

پی‌ربطی معضل اگمونیسیم در یگ کشور، به کارگران

فرهاد بشارت

است و مسالهی شدنی بودن یا نبودن کمونیسیم را در آن چهارچوب نباید طرح کرده و مورد بررسی قرار داد. «سوسیالیسم در یک کشور می‌شود یا خیر»، سنوالی متکی به پیش ذهنیت بورژوایی و از نظر و زاویهی منافع کارگران و مردم غلط است. پذیرش قلمرو این سنوال – یعنی کشور – به جوابی، نفی یا اثباتا، غلط و غیر کارگری منتهی خواهد شد.

شکل تاریخی مساله

همان طور که پیش‌تر اشاره شد، این سنوال به طور عمده پس از شکست انقلابات کارگری اروپا، و به خصوص آلمان، در اوایل دهه‌ی بیست قرن گذشته و لاجرم تنها ماندن انقلاب سوسیالیستی در اتحاد شوروی طرح گردید. از سال‌ها پیش، استراتژیی اعلام شدهی بلشویک‌ها این بود که انقلاب کارگری و سوسیالیستی می‌تواند از روسیه شروع شود؛ اما انقلاب سایر کشورهای اروپایی، و به خصوص آلمان، باید به روسیه در ساختمان سوسیالیسم کمک کند. حکومت اتحاد شوروی پس از سال‌ها انقلاب و جنگ علیه ارتش‌های متجاوز بورژوازی بین‌المللی، از نظر سیاسی پیروز گردید و خود را به دول بورژوایی آن زمان تحمیل کرد؛ اما انقلابات کارگری در آلمان و ایتالیا و مجارستان شکست خوردند. از سال ۱۹۲۴ به بعد، مسالهی اصلی برای حکومت شوروی و کمونیست‌های آن زمان این شد که در شرایط پیروزی حکومت سوسیالیستی در شوروی و شکست انقلاب کارگری در سایر ممالک اروپا، کدام سیاست اقتصادی و اجتماعی باید در شوروی اتخاذ گردد. «آیا سوسیالیسم را می‌شود در اتحاد شوروی ساخت یا نه؟»، سنوال اصلی آن سال‌ها شد.

پاسخ تروتسکی و بخشی از رهبران بلشویک‌ها، این بود که «سوسیالیسم در یک کشور ممکن نیست». آن‌ها مجموعه‌ای از سیاست‌های اقتصادی رشد سریع صنعتی، و اصلاحات مختلف به نفع مردم و کارگران در عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی، تا زمانی که

برخوردار است، جای تعیین‌کننده‌ی در این تئوری ندارد. تجرید «کشور»، جایی برای این ملاحظات کاملاً زمینی و عملی نمی‌گذارد.

دسته‌ی دوم استدلالات این گرایش، سیاسی و متوجه به توازن قوای طبقاتی، سیاسی و نظامی بین کارگران و جامعه‌ی دست‌اندرکار انقلاب کمونیستی و بورژوازی بین‌المللی و بومی است. آن‌ها با اشاره به قدرت نظامی و توان تخریبی و ایذایی بورژوازی بین‌المللی به این نتیجه می‌رسند، که انقلاب کمونیستی اگر نتواند چاشنی انقلاب جهانی بشود، در محدوده‌ی یک کشور توسط بورژوازی بین‌المللی خفه و سرکوب خواهد شد. ترکیبی مختلف از این دو دسته استدلالات، پایه‌های نظری جریانات متعدد آن جنبش بین‌المللی را می‌سازند که ناتوان از دادن افقی عملی و شدنی از کمونیسیم به نسل موجود کارگران و مردم، متاسفانه به نام خود کمونیسیم و سوسیالیسم مبشر نشدنی بودن آن در زمان حاضر هستند؛ و در بهترین حالت، کمونیسیم را امری مربوط به آینده‌ی نامعلوم و خارج از دسترس نسل حاضر بشر می‌کنند. سنتا کمونیسیم چپ و تروتسکیسم مبشر و طرف‌داران این نظریه بوده‌اند.

در مقابل این گرایش، یک گرایش دیگر، به خصوص از اواسط دهه‌ی بیست قرن گذشته در شوروی، پا گرفت که با قبول موضوع و چهارچوب مجادله (یعنی سوسیالیسم در یک کشور امکان‌پذیر است یا خیر) به آن پاسخ مثبت داد و تئوری «سوسیالیسم در یک کشور عملی هست» را پرچم مبارزات نظری و فعالیت عملی خود در اتحاد شوروی کرد. اینان با تمرکز بحث و انرژی روی مقولوی مطلقا سیال، فوق‌العاده متنوع و بورژوایی «کشور»، بحث دربارهی محتوای سوسیالیسم و کمونیسیم – یعنی آن چه که ظاهرا داشتند می‌ساختند – را به حاشیه راندند.

موضوع مقاله حاضر، نقد کل این پروپلماتیک، نقد قلمرو این مناظره، و بالاخره هر دو طرف این بحث است. به نظر من، «کشور» پدیده‌ی بورژوایی و سیال

تئوری‌های ممکن نبودن کمونیسیم، قدمت و تاریخ‌شان به اندازه‌ی خود جنبش کمونیستی بین‌المللی است. از روزی که کارگران و انقلابیون کمونیست در مبارزه بر علیه نظام غیر انسانی کار مزدی و سرمایه‌داری، نیت خود را برای برانداختن مالکیت خصوصی، کار مزدی و استثمار، و سامان دادن جامعه‌ی آزاد و فارغ از بهره‌کشی و کار اجباری اعلام کردند، تئوری‌های رنگارنگ علیه این جنبش آزادی‌خواهانه شکل گرفت. بورژوازی ندا در داده و می‌دهد که نوع انسان، برتری طلب، تنبل و خودپرست است. با ساختن یک جامعه‌ی بدون مالکیت خصوصی و کار اجباری برای مزد، چرخ‌های جامعه نخواهد گردید و کسی تن به کار و تولید نخواهد داد. اما تئوری‌های «کمونیسیم نمی‌شود»، فقط در این بسته بندی صراحتا بورژوایی عرضه نشده و نمی‌شوند.

متاسفانه در درون جنبش کارگری و سوسیالیستی هم نظریات و گرایشاتی بوده و هستند، که با استدلالات و بهانه‌های مختلف، مبلغ نشدنی بودن کمونیسیم برای نسل موجود بشر بوده‌اند. جریان معتقد به «کمونیسیم در یک کشور نمی‌شود» از جمله این گرایشات هستند، که مبلغ شک و تردید عمیق به شدنی بودن بدیل آزادی‌خواهانه کمونیستی در جامعه‌ی بشر هستند.

طرف‌داران این نظریه، و گرایش بین‌المللی متکی به آن، عمدتا به دو دسته استدلال، و بعضا ترکیبی از آن‌ها، برای پیش برد امرشان متوسل می‌شوند. دسته‌ی اول استدلالات عمدتا مربوط به قدرت مادی تولیدی بشر است. آن‌ها از این حکم درست که تولید سرمایه‌داری روز به روز بیشتر خصلت جهانی به خود می‌گیرد، این نتیجه‌ی غلط را می‌گیرند که کمونیسیم در یک کشور شدنی نیست؛ و برای تامین مایحتاج زندگی اشتراکی و آزاد بشر، می‌بایست انقلابی به وسعت جهان و یا دستکم بخش معظم و تعیین‌کننده‌ی آن صورت بگیرد. این که این کشور کدام است و از چه امکانات مادی و تولیدی و انسانی

دوباره انقلاب کارگری در اروپا اوج بگیرد را پیشنهاد می‌کردند. استالین و جناح دیگر حزب بلشویک، در مقابل، اعلام کردند که «سوسیالیسم در یک کشور ممکن است» و مجموعه‌ای از سیاست‌های اقتصادی مشابه را در این بسته بندی به ظاهر مطلقا متفاوت ارائه دادند. ظاهر امیدوار کننده این سیاست، به هم راه کشتار بی رحمانه دیگر رهبران و کادرهای بلشویکی که با این سیاست توافق صد در صد نداشتند، و هم چنین گسترش اختناق در سراسر شوروی، عملا چیزی از اپوزیسیون فعال باقی نگذاشت. استالین و طرف دارانش در این جدل پیروز شدند. به گفته یکی از تاریخ نویسان در این جدل، «حزب بلشویک خودش را خورد». اما فاجعه بزرگ تر برای کارگران شوروی و جهان این شد، که سؤال تعیین کننده «سوسیالیسم به طور کنکرت و مشخص چیست، که قرار بوده و هست توسط حکومت کارگری ساخته شود»، در گرد و غبار بحث «یک کشور» گم و مفقود شد. کلیدی بودن این سؤال، «یعنی سوسیالیسم چیست»، و بی ربط و غلط بودن سؤال «در یک کشور می‌شود یا خیر»، خود را در یک حقیقت و طنز تلخ، اما برای کمونیست‌ها و کارگران امروز فوق العاده آموزنده، نشان داد. مضمون اصلی، مشخص و عملی استراتژی اقتصادی و اجتماعی هر دو طرف بحث حاد و خونین، یکی بود. استالین پس از سرکوب جناح مخالف در برنامه پنج ساله اول دولت شوروی، عملا سیاست و استراتژی مشابه جناح تروتسکی را اتخاذ کرد. تروتسکی خود به وضوح به این تشابه سیاست عملی دو جناح به ظاهر اساسا متفاوت اشاره دارد:

«سانتریست‌ها (منظور جناح استالین است) با استفاده از عقاید اپوزیسیون چپ که قبلا به کمک جناح راست آن را خرد کرده بودند، با پشتیبانی طبقه کارگر جناح راست را ریشه کن کردند و به مسیر صنعتی کردن و جمعی کردن کشاورزی روی آوردند. دستاوردهای اساسی اجتماعی انقلاب اکتبر بدین ترتیب به بهای قربانی‌های بی شمار غیر ضروری نجات یافت. پیش بینی‌های لنینیست‌های بلشویک (درست تر بگوئیم بهترین حالت ممکن پیش بینی آن‌ها) کاملا به ثبوت رسید (منظور تروتسکی از لنینیست بلشویک‌ها، جناح خودش در حزب است - ف. بشارت). امروزه در این زمینه گفتگویی نمی‌تواند وجود داشته باشد. توسعهی نیروهای مولده، نه در راستای احیای مالکیت خصوصی، بلکه بر اساس سوسیالیستی کردن و در راستای مدیریت با برنامه جریان یافت. اهمیت تاریخی - جهانی این واقعیت تنها می‌تواند از دیدی ناپیایان سیاسی

مخفی بماند. «دولت کارگری، ترمیدور و بناپارتیسم»، ۱۹۳۵، ترجمه فارسی، صفحات ۴۳ و ۴۴، تاکید از من است) در نقد برنامه‌ی ظاهرا متفاوت و عملا مشابه هر دو جناح، سال‌ها پیش نوشتیم:

این جا مضمون اصلی برنامه‌ی تروتسکی، طرف دار «انقلاب جهانی» و استالین، طرف دار «سوسیالیسم در یک کشور» تا آن جا که به سیاست اقتصادی و استثمار کارگران و زحمت کشان در خود شوروی برمی‌گردد، یکی است. هر دو، مالکیت دولتی را مساوی از بین رفتن مناسبات سرمایه داری می‌دانند. هر دو، رشد نیروهای مولده و صنعت را فاکتور اصلی حرکت به طرف سوسیالیسم و «جلو زدن» از کشورهای سرمایه داری پیش رفته می‌دانند و بر یک برنامه در این زمینه اصرار می‌ورزند. دولت استالین برنامه را به اجرا درمی‌آورد و تروتسکی در اپوزیسیون هم آمار رشد صنعتی ناشی از به اجرا در آمدن همان برنامه را نشانه‌ی حقانیت پیروزی سوسیالیسم «آن هم نه بر روی صفحات کتاب سرمایه، بلکه در عرصه‌ی صنعتی که یک ششم از بیست و زمین را در بر می‌گیرد، نه به زبان دیالکتیک، بلکه به زبان فولاد، سیمان و برق» می‌داند. «تروتسکی و نقد مناسبات و دولت حاکم در شوروی»، فرهاد بشارت، ضمیمه «بسوی سوسیالیسم»، ۱، صفحه ۶۸، از انتشارات حزب کمونیست ایران، اسفند ۱۳۶۴، مارس ۱۹۸۵) خلاصه کنیم: در حالی که سؤال اصلی «سوسیالیسم

یا کمونیسم چیست؟ و وظایف اقتصادی و اجتماعی حکومت کارگری چه باید باشد؟» بود، سؤال «شدنی یا نشدنی بودن آن در محدوده‌ی یک کشور»، کل بحث را به قلمرو بورژوازی یک کشور برد و تا آن جا که به کارگران برمی‌گشت، یک جواب کاپیتالیسم دولتی را تحت نام سوسیالیسم تحویل شان داد.

مارکس و انگلس و بحث سوسیالیسم و یک کشور

طرف داران نظریه «سوسیالیسم در یک کشور نمی‌شود»، برای قوی کردن موضع خودشان معمولا از یک جمله فردریک انگلس در جزوه «اصول کمونیسم» کمک می‌گیرند. در این جزوه، که انگلس در ماه های اکتبر و نوامبر ۱۸۴۷ آن را قبل از نگارش «مانیفست کمونیست» به عنوان بیان موجز نظرات خود - که به اعتراف خود انگلس «بسیار بد نوشته شده» - برای مارکس می‌فرستد، پرسش ۱۹ چنین است: «آیا ممکن است که این انقلاب فقط در یک کشور تنها صورت بگیرد؟» و انگلس در پاسخ می‌نویسد: خیر. در بخشی از پاسخ نیز اظهار می‌دارد: «بنابراین، انقلاب کمونیستی نه فقط یک انقلاب ملی خواهد بود، بلکه در همه کشورهای متمدن رخ خواهد داد؛ یعنی دستکم به طور هم زمان در انگلستان، آمریکا، فرانسه و آلمان...»

این نوع فرمول بندی مساله بعدا در «مانیفست کمونیست» تکرار نشد. بخشی از این فرمول بندی انگلس، کوششی است برای نشان دادن تمایز طبقاتی انقلاب کمونیستی با انقلابات ملی دوره خود. در آن دوره بسیاری از انقلابات و تحولات سیاسی اجتماعی اروپا، موضوع «تشکیل کشور و ملت» در تقابل با فتودالیت و حکومت اشرافی را در دستور کار داشتند. طبیعتا این امری ملی و در یک کشور و اساسا به خاطر ساختن ملت و کشور مربوطه انجام می‌گرفت. هر چند واضح است که در مقطع نگارش این جزوه، انگلس معتقد به وقوع هم زمان انقلاب کمونیستی در چند کشور پیش رفته بوده است؛ اما اشتباه بزرگی خواهد بود اگر اساس و نحوه برخورد انگلس، و بیش از او مارکس، به جنبه‌ی عملی کمونیسم و شدنی بودن انقلاب کمونیستی را به این جزوه و فرموله‌ی کوتاه فوق الذکر تقلیل دهیم. دو سال قبل از انتشار این جزوه، انگلس مقاله‌ی تحت عنوان «شرحی درباره‌ی جوامع کمونیستی» نوشت که در آن جوامع کوچک چند صد تا چند هزار نفری ساخته شده توسط پیروان دو فرقه‌ی مذهبی در آمریکا را به صرف الغای مالکیت خصوصی، داوطلبانه کردن کار، لغو کار اجباری برای مزد، و بالاخره تامین شهروندان به اندازه‌ی نیاز خود، را کمونیستی شناخته و حتا این نوع اقدامات محدود را نشانه‌ی از گسترش مناسبات کمونیستی در آن



زمان و آینده می‌داند. ترجمه‌ی این مقاله‌ی انگلس را در همین دفتر «نگاه» می‌خوانید.

اما تعیین کننده‌ترین نمونه در مورد متد و نحوه‌ی برخورد مارکس و انگلس به جنبه‌ی عملی و مشخص انقلاب کارگری را می‌شود و باید در ارزیابی و برخورد آن‌ها به کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ جستجو کرد. مارکس علی‌رغم این که از پیش خود مشوق اقدام کموناردها نبود، ولی وقتی با این اولین انقلاب کارگری عصر خود مواجه شد، تمام حمایت و پشتیبانی خود را نثار قدرت کارگری در کمون پاریس کرد. مارکس صمیمانه نظرات و رهنمودهای عملی سیاسی و اجتماعی خود را به آن دسته از کارگران کمونیست پاریس، که گوش شنوایی برای حرف‌های وی و جناح طرف دار وی در «جامعه‌ی بین المللی کارگران» داشتند، می‌فرستاد. «جنگ داخلی در فرانسه - کمون پاریس»، اثر درخشان مارکس، در مورد این انقلاب کارگری و نقد آن است. قیام کارگران در فرانسه در سال ۱۸۷۱ فقط به چهار شهر پاریس، لیون، ماری و تولوز محدود شد. حکومت کارگری فقط چند ماه در پاریس در قدرت بود و نام کمون پاریس را بر خود نهاد. اما مارکس هیچ جا کارگران پاریس را به خاطر این که نه تنها در یک کشور، بلکه تنها در یک شهر، حکومت تشکیل داده‌اند، مورد نقد قرار نمی‌دهد. او ضمن تشویق کارگران به گسترش انقلاب به سایر مناطق فرانسه، علل شکست کمون را از این که فقط در یک شهر بود، نتیجه نمی‌گیرد. نقد عمده و اساسی مارکس به کموناردها، نقد سیاست‌های آنان، سادگی‌های شان در مقابل دشمن بورژوازی، و ناکافی بودن اقدامات اجتماعی و ضد کاپیتالیستی آنان است.

از مارکس و انگلس شاهد آوردن برای مشروعیت بخشیدن به پروپلماتیک «سوسیالیسم در یک کشور»، درست و مجاز نیست.

سؤال غلط و جواب‌های غلط

کشور، واحد جغرافیایی سیاسی است که جهان سرمایه داری با آن تقسیم شده است. این پدیده، سیال است و بسته به رقابت‌ها و توازن قوای بین جناح‌های مختلف بورژوازی جهان، بحران‌های سیاسی و اجتماعی داخلی هر کشور، و هم چنین مصلحت‌های روز کاپیتالیسم، مرزهای آن تغییر می‌کند. تا ۱۰ سال پیش، اتحاد شوروی یک کشور بود و امروز به ۱۸ کشور تجزیه شده است. یوگسلاوی هم کشوری بود که در عرض یک دهه‌ی گذشته از هم پاشید و حاصل تجزیه تا این جا ۵ کشور شده است. از طرف دیگر، ۱۲ کشور اروپا، از جمله آلمان و فرانسه و اسپانیا و ایتالیا و... در جریان ساختن یک کشور از این مجموعه‌ی کشورها هستند. این کشور عظیم در حال ساخته شدن، فعلا صاحب پول واحد، بازار واحد،

پاسپورت واحد، گواهی نامه‌ی واحد، پارلمان و کابینه‌ی مشترک شده و مرزهای کشوری در درون آن از بین رفته است. بورژوازی اروپای واحد برای تبدیل کردن آن به یک کشور تمام عیار، در تلاش هماهنگ کردن سیاست خارجی و تشکیل ارتش مختلط اروپایی نیز هست.

خود واحد کشور در جهان سرمایه داری امروز، ابداء پدیده‌ای یک سان با مقدمات مادی و انسانی واحد نیست. آن بحث و تئوری انقلاب کارگری، که پیش فرض خود را هم سنگ گرفتن بوتان با آمریکا، آلمان با آلبانی و ایران با عمارات متحده عربی قرار داده، حقیقتا فاقد سطح تجرید علمی و عملی معتبر است. تئوری نیست. پیش فرض‌های این تئوری در خود تناقض دارد. بنا به نظر طرف داران نظریه‌ی «سوسیالیسم در یک کشور نمی‌شود»، در اتحاد شوروی سابق نمی‌شد سوسیالیسم و کمونیسم را سازمان داد؛ اما امروز که همان کشور به ۱۸ کشور تجزیه شده، بنا به همان تئوری، باید بتوان - در صورتی که یک حکومت واحد کارگری در مجموعه‌ی آن‌ها قدرت را بگیرد - سوسیالیسم را ساخت. تناقض آشکار است. روشن است، که سرنوشت انقلاب کارگری و ممکن بودن یا نبودن سامان یابی کمونیستی هر جامعه‌ای را نمی‌توان و نباید در چهارچوبی این چنین سیال، غیرماندگار و متناقض طرح کرد و جواب داد. کل این سؤال، مسایل ناشی از آن و پاسخ‌های اثباتی یا منفی به آن از نظر منافع و امر کارگران و کمونیسم، غلط و انحرافی هستند. در این بحث، پذیرش جغرافیای سیاسی بورژوازی، فراموش کردن واقعیتی است که حکومت کارگری، در هر جا که پا بگیرد، خود را در آن خواهد یافت. سؤال فوق را باید نقدی کمونیستی کرد و اعلام داشت، که وظیفه‌ی حکومت کارگری - پس از تثبیت سیاسی و تحمیل خود به بورژوازی بومی و بین المللی - تغییر نظام اجتماعی و اقتصادی جامعه، لغو مالکیت خصوصی، الغای مناسبات کار مزدی، برقراری کار داوطلبانه و ایجاد شرایط رفع نیازهای شهروندان به اندازه‌ی احتیاج شان است. حال این حکومت در یک کشور، بخشی از یک کشور و یا در چند کشور پا بگیرد.

شکل گیری حکومت کارگری

هیچ سناریوی واحد و از پیش ساخته‌ای برای پیدایش شرایط انقلاب کارگری و ضد کاپیتالیستی در جوامع مختلف نمی‌توان داد. تاریخ نشان داده است، که - متاسفانه و تاکنون - اعتراضات مردم کارگر و زحمت کش به بلایای نظام سرمایه داری در ابتدا با شعار و خواست کمونیسم شروع نمی‌شود. گنجی اولیه، و بعد شکست انقلابات کارگری تاکونونی، بر یک وظیفه‌ی مهم و تعیین کننده‌ی کمونیسم امروز و فردا تاکید می‌گذارند. باید تلاش کرد، که جنبش اعتراض

به کار مزدی را هر چه بیشتر به پیش صحنه‌ی مبارزات و جنبش‌های اعتراضی روز کشاند و بشر مستاصل، معترض و منتفر از بلایای سرمایه داری را مدعی و خواهان مالکیت اشتراکی و لغو کارمزدی کرد. در این جا باید رجوعی مختصر به تاریخ گذشته‌ی شکل گیری زمینه‌های پیدایش حکومت کارگری در گذشته انداخت.

در اواخر سال ۱۸۷۰، مردم در فرانسه و پاریس از جنگ بورژوازی آن کشور با دولت پروس، مالیات و خراج سنگین جنگی، و بی عرضگی دولت فرانسه و خیانت‌های مکرر بورژوازی، خشمگین بودند. قحطی و گرسنگی در پاریس و شهرهای دیگر بیداد می‌کرد. فساد و تضییقات حکومت سلطنتی، مردم را به ستوه آورده بود. کارگران و مردم در اعتراض به این وضعیت، جنبش‌شان را شکل دادند. ادامه‌ی این شرایط و توطئه‌های بورژوازی فرانسه، به اعضای «جامعه‌ی بین المللی کارگران» (انترناسیونال اول) و سایر جریان‌های سوسیالیست این فرصت را داد، که این جنبش را آگاه تر، رادیکال‌تر و سازمان یافته تر کنند. در مدت چند ماه، مسالهی جنبش کارگری و اعتراضی به تسخیر قدرت سیاسی و استقرار یک حکومت کمونی ارتقا یافت.

در سال ۱۹۱۷، مردم و کارگران روسیه خسته از جنگ جهانی اول، بیزار از استبداد سلطنتی تزار، و بالاخره اسیر فقر و قحطی، به میدان عمل سیاسی مستقیم روی آوردند. روی کار آمدن حکومت دموکراتیک در فوریه ۱۹۱۷، جواب گوی مشکلات آن‌ها نشد. فاصله‌ی ماه‌های فوریه تا اکتبر را کارگران و مردم روسیه با تعمیق نقدشان به حکومت و اعتراض به ادامه‌ی جنگ اول جهانی طی کردند. مطالبات عمده‌ی کارگران و اکثریت مردم در آستانه‌ی انقلاب کارگری اکتبر ۱۹۱۷، صلح، نان و زمین، برای دهقانان شد. این سیر تحولات و ارتقای جنبش انقلابی و کارگری در روسیه را حتا حزب بلشویک، که تئوریکترین و روشن‌ترین حزب زمان خود بود، در اوایل سال ۱۹۱۷ نمی‌توانست پیش بینی کند. لئون تروتسکی با قدرت و دقتی بی نظیر، در اثر خواندنی و آموزنده‌ی خود «تاریخ انقلاب روسیه»، این رشد جنبش کارگری و انقلابی روسیه را در دقایق آن ترسیم می‌کند.

حکومت کارگری می‌تواند حاصل ارتقای جنبش‌های اعتراضی کارگری و مردمی متفاوت و مرکبی باشد، که مشخصات خود را از اوضاع داخلی و هم چنین توازن قوای بین المللی می‌گیرند.

روشن است که بورژوازی در سطح داخلی و بین المللی، حاضر نخواهد بود با زبان خوش برپایی حکومت کارگری در هر نقطه از جهان را بپذیرد. توطئه‌ی بورژوازی پروس و فرانسه با قساوت تمام حکومت کارگری جوان پاریس را از پای انداخت. بورژوازی اروپا و آمریکا، در حمایت از بورژوازی شکست خورده‌ی

روسیه، جنگی خونین و نابرابر را به حکومت کارگری روسیه در سالهای اول انقلاب کارگری تحمیل کرد. این بار ارادهی کارگران و زحمت کشان روسیه و اوج گیری انقلابات کارگری مشابه در آلمان و ایتالیا و مجارستان، بورژوازی روسیه و جهان را مجبور کرد تا حقیقت تلخ وجود یک حکومت کارگری در روسیه را تحمل کند و دست از جنگ بردارد.

دولت کارگری و دو پایهی اصلی سیاست کمونیستی

در این جا لازم است بیشتر در مورد دو پایهی اصلی سیاست کمونیستی حکومت کارگری، پس از تثبیت سیاسی آن، صحبت کنیم. بخشی از این صحبت را پیشتر من در مقالهی «کمونیسم تنها راه ممکن رهایی و سعادت انسان» مندرج در «نگاه» شمارهی ۴ نوشتهام. به نظر من، در تمام جوامع سرمایه داری امروز، نه فقط اروپا و آمریکا و استرالیا و ژاپن، بلکه در جوامعی مانند هندوستان و کره و مالزی و ایران و آفریقای جنوبی و مصر هم، برپا کردن مناسبات و جامعهی کمونیستی کاملا ممکن است. مساله به قدرت سیاسی و انقلاب کارگری گره خورده است و این که بورژوازی با چه مقدار تخریب و کشتار، جامعه را تحویل مزدبگیران و اکثریت بشریت میدهد.

یک انقلاب پیروزمند کارگری در این گونه کشورها، پس از استقرار و تثبیت خود، فرمان سلب مالکیت از سرمایه داران را صادر کرده و برنامهی بلاواسطه خود برای از بین بردن کار مزدی، مشروط کردن حق استفاده از تمام نعمات زندگی به طور برابر به تولد و شهروندی افراد در آن جامعه را اعلام خواهد کرد. انقلاب کارگری، و هر انقلابی، در قدم اول یک اقدام سیاسی و نظامی است. انقلاب کمونیستی و کارگری، دولت سرمایه داران را ساقط کرده و دولت کارگری را مستقر میسازد. بورژوازی البته که حاضر نخواهد شد به زبان خوش کنترل جامعه و ثروتهای آن را به دست کارگران و مردم بدهد. انقلاب کارگری و کمونیستی روسیه در سال ۱۹۱۷ و جنگ خونین داخلی و خارجی که بورژوازی روسیه و بورژوازی دموکراتیک اروپا به این حکومت و مردم و کارگران روسیه تحمیل کردند، یک نمونهی گویا از توحش بورژوازی در شرایطی است که مالکیت و حکومتاش مورد حملهی کارگران قرار میگیرد. تخریب و کشتاری که در سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۰، بورژوازی بین المللی در روسیه راه انداختند، طبعاً حکومت کارگری را مجبور به تخصیص تمام انرژی و امکانات در خدمت دفاع از موجودیت خود و جامعه می کرد. جنگ خاورمیانه در سال ۱۹۹۱، و بعد بمباران وحشیانهی دو ماههی هوایی یوگسلاوی در سال ۱۹۹۹، نشان داد که



امکانات تکنیکی و نظامی بورژوازی در آخر قرن بیستم چقدر مخرب تر و وحشیانه تر نسبت به اوایل قرن بیستم است. در دورهی بلافاصله پس از انقلاب و گرفتن قدرت سیاسی از بورژوازی، در یک کشور یا هر محدودهی جغرافیای سیاسی، وظایف سیاسی دولت کارگری بر وظایف اقتصادی قطعا غلبه دارد و دولت کارگری نمیتواند سامان دادن اقتصادی و اجتماعی کمونیسم را فوراً در دستور کار بگذارد. برای مثال، برنامه های اقتصادی «کمونیسم جنگی» و «نپ» که در چند سال اولی پس از انقلاب اکتبر در دستور دولت کارگری شوروی قرار گرفت، اقداماتی اضطراری، در پاسخ به شرایط جنگی، در تلاش برای تامین جامعه به هر شکل ممکن تا خاتمه جنگ وحشیانهی بود که بورژوازی محلی و بین المللی بر علیه انقلاب و حکومت کارگری در شوروی راه انداخته بودند. این سیاستها معادل تلاش برای سامان دادن کمونیستی جامعه توسط حکومت کارگری و بلشویکها در شوروی نبود و امروز هم به این منظور نباید مورد استناد یا نقد قرار بگیرند.

برای هر حکومت کارگری، در درجهی اول مسالهی تثبیت قدرت سیاسی جدید و مقابله با حملات سیاسی و نظامی بورژوازی در جامعهی انقلاب کرده مطرح می گردد. این ضرورت اجتناب ناپذیر نه خواست دولت کارگری برآمده از انقلاب، بلکه تحمیلی ضد انسانی از جانب بورژوازی محلی و بین المللی نسبت به آن و انقلاب ضد سرمایه داری است.

پس از گذار موفق از این دوره و تثبیت حکومت کارگری، ایجاد سامان اقتصادی و تولیدی و اجتماعی کمونیستی در دستور کار جامعه قرار میگیرد. اساس و بنیان برنامهی حکومت کارگری در این دوره و در

آغاز قرن بیست و یکم دیگر برقراری بلاواسطهی کمونیسم است. اگر جامعهی اروپا یا آفریقای جنوبی و یا ایران را همین طور که هست - بدون تخریب شهرها و مراکز تولیدی و ساختارهای زیربنایی اقتصاد - دولت کارگری تحویل بگیرد، طبعاً از بین بردن مالکیت خصوصی، لغو کار مزدی و تامین برابر نیازهای کلیه اهالی جامعه در دستور کارش قرار میگیرد و فوراً ممکن خواهد بود. اگر بورژوازی جامعه را خراب و ویران تحویل مردم و کارگران و حکومت آنان بدهد، روشن است که گذر از دورهی برای ایجاد آن حداقلهای مورد اشارهی مارکس در این جامعه هم لازم خواهد بود.

آموزش و پرورش، غذا، مسکن، بهداشت، لباس، وسایل خانه، انرژی و سوخت، را می توان به سرعت، و بخش به بخش، از دایرهی مناسبات سرمایه داری خارج کرده و پایه های اصلی سامان یابی کمونیستی در جامعه نمود. این کار عجیب و غریبی نیست. در تعدادی از جوامع بورژوازی موجود، آموزش و پرورش و بهداشت کودکان رایگان است و ربطی به مزد گرفتن یا ننگرفتن پدر و مادر آنها ندارد. حق تامین غذا و لباس کودک به محض تولد به او تعلق گرفته و پرداخت می شود. همی کودکان در سوئد تا خاتمه تحصیلات دبیرستانی، روزی یک وعده غذای خوب می خورند. به اندازهی احتیاج شان و هر قدر که دل شان بخواهد می خورند. بهداشت و مراقبت پزشکی همه جانبهی آنان به رایگان از قبل از تولد تا ۱۸ سالگی، توسط جامعه تامین می شود. سالخوردگان، معلولین، پنهانگان و بیکاران هم بدون ذره ای کار و گرفتن مزد به درجهای توسط جامعه تامین می شوند. اینها تازه تجربه و مقدمات امروز بشر در نظام سرمایه داری است.

شاید نشود کار در همی رشته ها را از ابتدا داوطلبانه کرد و مثلاً حفظ نظافت و بهداشت جامعه و انجام بعضی کارهای نامطبوع و سنگین را برای دوره ای اجباری کرده و مانند یک خدمت وظیفه ای عمومی لازم الاجرا برای همه شهروندان توانا در دوره ای کوتاه از زندگی شان سازمان داد. شاید در برخی رشته های استثنایی، به علت کمبود متخصص، لازم باشد برای دوره ای کوتاهی - و تا موقع رفع کمبود - کسانی را با پرداخت حقوق زیاد یا دادن امتیازاتی ویژه به کار گرفت. چنین اقدامات اجباری و عملی بی در یک شرایط استثنایی، امروز هم قابل تصور و فهم برای یک انقلاب کارگری می تواند باشد. از طرف دیگر، مدت دوره ای جنگ و اقدامات انقلابی برای خنثی کردن حملات بورژوازی زخم خورده و سلب مالکیت شده و امکانات واقعی تولیدی و مدنی جامعه ای که حکومت کارگری تحویل خواهد گرفت را از امروز برای هیچ جامعه ای نمیتوان پیش بینی کرد.

این مساله به توازن قوای سیاسی و طبقاتی داخلی و بین المللی، قدرت جنبش کارگری و کمونیستی بین المللی، سطح فرهنگ و اخلاقیات جامعهی مربوطه، و فاکتورهای زیاد دیگری بستگی خواهد داشت. میزان دقیق این عوامل در موقع هر انقلاب کارگری روشن خواهد شد و از هم اکنون نمی‌توان برای هیچ جامعه‌ای در این مورد پیش بینی مشخص کرد.

اما امروز، بیش از هر زمان، لازم است با صراحت بر مضمون اصلی و مشخص کمونیسم و وظیفه‌ی اصلی حکومت کارگری و انقلاب کمونیستی تاکید گردد. متاسفانه و تاریخاً، به خصوص از زمان جنگ اول بین الملل به بعد، انقلاب کارگری و کمونیستی عمدتاً با اقدام و حرکت سیاسی و نظامی مساوی گرفته شده و وظیفه‌ی و هدف اصلی آن یعنی تغییر جامعه و مناسبات تولیدی و روش کار و زندگی اشتراکی انسان به مقدار زیادی به حاشیه رانده شده‌اند. در توضیح فوق، ضمن بررسی آن شرایط احتمالی واقعی‌ای که حکومت کارگری تازه متولد باید خود را در متن آن تثبیت کند، تلاش بر این بود که تعیین کننده و فوری بودن و هم چنین در دسترس و عملی بودن برنامه‌ی اجتماعی و اقتصادی کمونیسم مورد تاکید قرار گیرد. جنبش کمونیستی و کارگری از فرموله‌های «هنوز وقتش نیست، فاز سوسیالیسم تمام نشده، برقراری کمونیسم ممکن نیست، نیروهای مولده به اندازه کافی رشد نکرده‌اند، و انواع و اقسام نمی‌شودها و...» در این قرن به اندازه‌ی کافی صدمه دیده و درس گرفته است، که امروز با روشنایی بیش‌تری بر امکان پذیری فوری کمونیسم تاکید بگذارد و به صراحت نسل حاضر کارگران و مردم جهان را به انقلاب علیه سرمایه داری و تلاش برای رسیدن به جامعهی کمونیستی در دوره‌ی حیات خودشان تشویق و ترغیب کند. دادن یک تصویر ممکن، شدنی و ماگزیمالیستی از کمونیسم به کارگران و مردم، یک شرط ضرور اجتماعی شدن گسترده‌ی ایده و جنبش کمونیستی است. کارگران و مردم باید بدانند، که برای چه انقلاب کارگری می‌کنند و بالاخره بعد از مقداری تحمل سختی‌های اولیه‌ی آن و رفع مشکلات عملی در دوره‌ی حیات خود، به چه جامعه‌ای دست پیدا خواهند کرد.

تجربه‌ی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در مورد ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم در آن جامعه، نمونه‌ی گویایی از تجربه‌ی منفی در این باره است. هفتاد سال پس از انقلاب، زمانی که آن جامعه از نظر امکانات علمی و تکنیکی به یکی از پیش رفته ترین جوامع موجود بشری تبدیل شده بود، بورژوازی روسیه با بهانه کردن ضرورت ادامه‌ی فاز سوسیالیسم، جامعه را در اسارت کار مزدی نگه داشت؛ مردم و کارگران را نسبت به کار و تولید داوطلبانه در جامعه بیگانه کرد؛ و بالاخره هم به خاطر تناقضات داخلی، و هم چنین در رقابت با سیستم پیش رفته تر و سبعانه تر

سرمایه داری غرب، توان دوام نیاورد و از هم پاشید. تجربه‌ی اتحاد شوروی و بلوک شرق، درس‌های مهمی برای جنبش کمونیستی و کارگری دارد و این هم یکی از مهم‌ترین درس‌های آن است، که باید آموخته شود.

کمک به جنبش کارگری بین المللی و انترناسیونالیستی کمونیستی هم وجه اصلی دیگر سیاست حکومت کارگری پس از تسخیر قدرت سیاسی است. این حرف تازه‌ای نیست و آن جا که جنبش کارگری و کمونیستی از شواذب بورژوازی (مانند ملی گرایی) به دور بوده، انجام این وظیفه در محدوده‌ی مقدرات جای سوال نداشته است. رفتار حکومت کارگری بعد از انقلاب اکتبر در روسیه، نمونه‌ای بارز و درخشان از تعهد عملی در جهت انجام این وظیفه بوده و هست. نامه‌ی زیر، نوشته‌ی لنین در مورد کمک به انقلاب آلمان در ۱۹۱۸، بهترین شاهد این مدعا و بی نیاز از توضیح است:

«از: و. ای. لنین

به: ی. م. سوردلوف و ل. د. تروتسکی

اوضاع در آلمان چنان شتابی گرفته‌اند، که ما هم به نوبه‌ی خود نباید از آن‌ها عقب بمانیم. اما هم اکنون از اوضاع عقب هستیم. ما باید فردا یک نشست مشترک از نهادهای زیر را فرابخوانیم.

— کمیته اجرایی مرکزی،

— شورای مسکو،

— شوراهای ناوخی،

— اتحادیه‌های کارگری،

— غیره و غیره،

باید تعدادی گزارش در مورد شروع انقلاب در آلمان تهیه بشوند. (درباره‌ی پیروزی تاکتیک‌های ما در مبارزه علیه امپریالیسم آلمان و غیره). یک قطع نامه باید در این نشست تصویب شود. انقلاب بین المللی در عرض یک هفته چنان پیش رفته است، که آن را باید به عنوان اتفاقی که در چند روز آینده رخ می‌دهد در نظر گرفت. هیچ ائتلافی با دولت ویلهلم، یا دولت ویلهلم دوم به علاوه ابرت و سایر آدم‌های بی پرنسیپل مجاز نیست.

اما برای توده‌های کارگر آلمان، میلیون‌ها مردم کارکن، به محض این که آن‌ها با روحیه‌ی انقلاب شروع به حرکت بکنند (تا این جا فقط آن روحیه مد نظر است)، ما شروع به تدارک یک اتحاد رفیقانه، نان و کمک نظامی می‌کنیم. همه‌ی ما آماده‌ایم، که برای کمک به کارگران آلمان جهت پیش برد انقلابی که در آن کشور آغاز شده است، جان‌مان را فدا کنیم.

نتایج: ۱) ده بار بیش‌تر باید تلاش کنیم، که گندم جمع کنیم (تمام انبارهای گندم را هم برای خودمان و هم برای برای کارگران آلمان خالی کنید)؛ ۲) ده بار بیش‌تر برای ارتش داوطلب جمع کنیم.

تا رسیدن بهار باید یک ارتش ۲ میلیون نفری برای کمک به انقلاب بین المللی کارگران آماده داشته باشیم.

این قطع نامه باید تا شب چهارشنبه به تمام دنیا مخابره شود. «انقلاب آلمان و بحث در مورد قدرت شورایی»، انتشارات پات فاینر، متن انگلیسی، صفحه‌ی ۲۶، ترجمه به فارسی از ف. بشارت)

این روحیه و سیاست عمیقاً عملی و کمونیستی کمک رسانی به جنبش انقلابی بین المللی کارگران، امروز هم می‌باید شکل دهنده‌ی یکی از اساسی‌ترین وجوه سیاست حکومت کارگری در هر نقطه‌ی جهان باشد. طنز تاریخ اینست، که وقتی سیاست «سوسیالیسم در یک کشور» استالین پیروز شد و جناح او تماماً زمام امور را در شوروی به دست گرفت، این روحیه و جهت گیری انترناسیونالیستی هم کنار گذاشته شد. قرار شد که مصلحت انقلاب کارگری و کمونیستی در سایر نقاط جهان، فدای مصالح اتحاد شوروی گردد. اعتصاب عمومی کارگران بریتانیا در نیمه‌ی دوم دهه‌ی بیست قرن گذشته، که کاملاً ظرفیت پیش روی به سوی کسب قدرت سیاسی و برانداختن سرمایه داری را داشت، به خواست و توصیه‌ی دولت اتحاد شوروی و سیاست مماشات حزب وابسته به آن در انگلیس به سازش و شکست کشانیده شد. کمونیست‌های چینی موظف شدند، که باز هم به خاطر این مصلحت با حزب ناسیونال بورژوازی گومین تانگ وارد یک جبهه شوند. سیاستی که به سلاخی هزاران کارگر و کمونیست به دست حزب چپ‌انکاپشک انجامید. متاسفانه از این مثال‌ها فراوان است.

خلاصه:

معضل «سوسیالیسم در یک کشور می‌شود یا خیر»، و هر دو جواب مثبت و منفی به آن غلط و بی ربط به جنبش کارگری و کمونیستی هستند. دو پایه‌ی اساسی سیاست هر حکومت کارگری در هر جای جهان، در یک کشور یا نیم کشور یا چند کشور، پس از تثبیت و تحمیل وجود خود به بورژوازی، در حد مقدرات زمانه شروع به منهدم کردن اساس مناسبات سرمایه داری و کار مزدی و سامان دادن یک جامعه کمونیستی؛ و هم زمان کمک به تقویت و پیش روی جنبش بین المللی ضد کاپیتالیستی و کمونیستی دیگر نقاط جهان است. در آغاز قرن بیست و یکم، بشر و کارگران امکانات مادی‌ای به مراتب عظیم‌تر و مناسب‌تر برای تحقق این آرزوی انسانی و آزادی بخش دارند. مشکل اصلی سیاسی بوده و عمدتاً از ضعف جنبش کارگری و کمونیستی بین المللی نشات می‌گیرد. یکی از مهم‌ترین اقدامات لازم برای فاتح آمدن بر این مشکل و ضعف، ارائه‌ی تصویری شفاف، مشخص و شدنی از کمونیسم برای نسل حاضر و زنده‌ی بشر است. ژوئن ۲۰۰۲